

اخلاق سیاست نزد خواجه نصیر الدین طوسی بر مبنای کتاب اخلاق ناصری

دکتر نجفقلی حبیبی*

چکیده

در این مقاله به اختصار چند موضوع از نظر خواجه نصیرالدین طوسی بر مبنای کتاب اخلاق ناصری تصحیح مرحوم استاد مینوی بررسی شده است. خواجه تشکیل جامعه بزرگ بشری را به دو صورت تصویر کرده است: یکی از طریق اجتماعات مسلمانان با حضور در مسجد، از مسجد محله تا مسجد الحرام در مکه و مسجد النبی در مدینه و دیگری اجتماعات عموم مردم از خانه و خانواده تا روستا و شهر و کشور و جامعه جهانی که امروزه به عنوان سازمان ملل شکل گرفته است؛ موضوع دوم بحث سلامت جامعه است که خواجه با طرح خیرات عامه و شرور عامه مطرح کرده و مهم‌ترین وظیفه حاکمان را گسترش خیرات عامه می‌داند؛ جامعه فاضله و جاهله که مورد بحث واقع شده است، به نوعی با خیرات و شرور عامه مرتبط است و وظیفه حکمرانان محقق ساختن خیرات عامه است. در جامعه فاضله دو موضوع مورد توجه قرار گرفته است یکی نحوه به کار گیری مدیران و دیگری مراقبت از ظهور و روئیده شدن جریان‌های مفسد از درون جامعه فاضله که خواجه آنها را نوابت می‌نامد.

کلیدواژه: اخلاق ناصری، سیاست، حکومت جامعه فاضله، خواجه نصیر طوسی.

*. عضو هیأت علمی بازنشسته دانشکده الهیات دانشگاه تهران. (najafgholihabibi@gmail.com)

مقدمه

مقدمه خارج از بحث اصلی این نوشته، در باب خواجه نصیر الدین طوسی:

یکی از کارهای بزرگ خواجه برای ما ایرانیان کوششی است که او برای ترویج و توسعه و تقویت زبان فارسی انجام داده است. اغلب منابع علوم عقلی، عرفانی، اخلاقی، ریاضیات و هندسه را به فارسی تألیف کرده یا برگردانده و شرح داده است. در واقع گسترش زبان فارسی به خصوص در حوزه علوم از خدمات بزرگ خواجه طوسی به زبان فارسی است و به نظر می آید در این مورد اصلاً حق خواجه ادا نشده است. یکی از آثار گرانبهای او به زبان فارسی کتاب *اخلاق ناصری* است. این کتاب در باب اخلاق و حوزه‌های معرفتی و عملی آن است.

در این نوشته در حد مقدور به موضوع اخلاق سیاست بر مبنای کتاب *اخلاق ناصری* پرداخته شده است.

خواجه در *اخلاق ناصری* در باب موضوعات مختلف «جامعه» بحث و گفت‌وگو کرده است، یکی از مباحث آن، مربوط به امکان سازماندهی و شکل‌گیری جامعه است و خواجه برای تحقق آن دو فرض و روش را مطرح و تبیین کرده است:

یکی، تصویر تحقق جامعه است که از کوچک‌ترین واحد یعنی یک خانواده در یک روستا تا بزرگ‌ترین آن به صورت جامعه جهانی که امروزه سازمان ملل نام دارد، متجلی می‌شود. خواجه می‌گوید: «اجتماع نخستین که میان اشخاص باشد، اجتماع منزلی بُود، واجتماع دوم اجتماع اهل محله باشد، و بعد از آن اجتماع اهل مدینه، و بعد از آن اجتماع امم کبار، و بعد از آن اجتماع اهل عالم؛ چنان که هر شخصی جزوی بود از منزل و هر منزلی جزوی بود، از محله و هر محلتی جزوی بود از مدینه و هر مدینه جزوی بود از اُمّت،

و هر امتی جزوی بود از اهل عالم». (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۲۵۶) در طرح دیگری در مورد مسلمانان می‌گوید: «در اسلام در هر محله‌ای، مسجدی هست که اهل محله در طول هفته، هر روز پنج بار در آن جمع می‌شوند و نماز می‌خوانند. و در پایان هفته روز جمعه همه مردم شهر در مسجد جامع شهر در نماز جمعه شرکت می‌کنند و سالی دو بار در عید فطر و عید قربان همه مردم شهر و مردم اطراف شهر، چون در مسجد جا نمی‌شود، در نمازهای عید در بیرون شهر اجتماع می‌کنند و در همه عمر مسلمانان متمکن باید در مکه در مسجد الحرام و نیز در حرم نبوی در مدینه به تعبیر خواجه که «مقام صاحب شریعت» باشد، جمع شوند. (همان، ص ۲۶۵ - ۲۶۴) به این ترتیب خواجه دو طرح اجتماع جهانی را یکی خاص مسلمانان و دیگری اعم از آن مطرح کرده است و جالب است که این موضوع را در مبحث «محبت» مطرح کرده است و آن را نشانه آن دانسته است که بنای جامعه بر محبت است که موجب انس می‌شود و این اجتماعات که در شرع مقرر شده است، شاید برای این است که آن انس طبیعی که در فطرت آدمیان است، محقق شود. پس خواجه برای حضور افراد انسانی در جمع، هم از طریق طرح اسلامی از مسیر حضور در مسجد حرکت می‌کند که از مسجد محله شروع می‌شود تا به مسجد الحرام در مکه و مسجد نبوی در مدینه، امکان تحقق می‌یابد و هم از طریق عادی اعضای خانواده و ساکنان روستا و شهر و کشور و کشورها که امروزه به صورت قاره آسیا و اروپا و آفریقا... و در نهایت در سازمان ملل محقق شده است. با توجه به تصویرهای پیش گفته، خواجه تعلق اجتماعات را به یکدیگر سه نوع توصیف می‌کند: یکی آن که اجتماعی جزء اجتماعی باشد، مثل منزل و مدینه که منزل جزئی از مدینه است؛ دوم آن اجتماعی که شامل اجتماعی باشد، مثل امت و مدینه؛ سیم آن که جماعتی خادم و معین اجتماعی بود، مثل قریه و مدینه که اهل قری خدمت مدینه کنند. به نظر خواجه چون چنین است که همه در خدمت یکدیگرند، پس افرادی که از تألیف بیرون باشند و به تنهای عمل کنند، از فضیلت بی‌بهره‌اند؛ چون این قبیل افراد از یک طرف دور از جامعه‌اند و از طرف دیگر از منافع جامعه بهره می‌برند. خواجه برای بیان

این موضوع به چند گروه مثال می‌زند: یکی کسانی که به بهانه زهد دور از جامعه زندگی می‌کنند، مثلاً در صومعه‌ها و غارها و دیگر جماعتی که با عنوان «توکل» هیچ کاری نمی‌کنند و فقط از زحمات و خدمات جامعه بهره می‌برند و گروه سوم به تعبیر خواجه، سیاحان هستند که هیچ جا اقامت نمی‌کنند و دایم از اینجا به آنجا می‌روند. خواجه هر سه این گروه‌ها را فاقد فضیلت معرفی می‌کند که نان خلق می‌خورند و کاری برای خلق نمی‌کنند.

جامعه در واقع مثل یک فرد است که باید سالم باشد تا زندگی خوب داشته باشد و اگر بیمار باشد بهره‌ای از زندگی نخواهد برد و می‌میرد. خواجه طوسی برای حفظ و سلامت جامعه به موضوع خیرات و شرور عامه توجه کرده است، می‌گوید: «ما هم خیرات عامه داریم و هم شرور عامه. خیرات عامه چیزهایی هستند که برای همه مردم مفید و لازم است و شرور عامه اموری هستند که برای همه مردم زیانبار و خطرناک است و همه باید از آنها پرهیز کنند». (همان، ص ۳۰۱) خیرات عامه یعنی خوبی‌هایی که همه مردم باید از آنها برخوردار باشند عبارتند از: امنیت، آرامش، مودت به یکدیگر، عدالت، عفاف و وفا و امثال اینها که باید در جامعه حاکم باشند و بقای جامعه به اینها بستگی دارد که اگر دچار آسیب شوند، جامعه آسیب می‌بیند و تعبیر «خیرات عامه» تأکید بر این نکته است که همه مردم باید از آنها برخوردار باشند؛ یعنی امنیت برای همه، آرامش برای همه، عدالت برای همه، نه این که فقط عده‌ای از آنها بهره‌مند باشند که اگر فقط عده‌ای از این مواهب و خیرات برخوردار باشند، جامعه پایدار نمی‌ماند و از هم می‌پاشد. اگر آرامش هست، باید برای همه باشد، اگر امنیت هست، باید برای همه باشد؛ نمی‌شود یک عده‌ای در امنیت و آرامش باشند و عدهٔ بسیاری در اضطراب و ناامنی.

شرور عامه که برای همه افراد جامعه بد و خطرناک است عبارتند از: ترس، اضطراب و البته مشخص است که اضطراب غیر از ترس است؛ یعنی دلهره که ممکن است مردم از چیزی نگران باشند، تنازع یعنی که مردم با هم به نزاع برخیزند، جور، ستم، حرص، عنف، فریب کاری و کلاه سر هم گذاشتن، خیانت، مسخرگی و غیبت. همه اینها را ایشان نام

می‌برد. خواجه به این نکته توجه می‌دهد که مردم در هر دو حال یعنی هم در خیرات و هم در شرور به بزرگان‌شان نگاه می‌کنند و به آنان اقتدا می‌کنند و از اینجا است که گفته‌اند: «الناس علی دین ملوکهم» و این نکته مهمی است.

به نظر خواجه طوسی این خیرات و شرور مربوط به تمام بشر است و جامعه بشری همه باید از خیرات برخوردار و از شرور دور باشند. و این بدان معنی است که اگر در جایی شرور عامه، رایج است و مردم در رنج هستند، با عوامل گوناگونان از قبیل درگیری‌ها و جنگ‌ها و مهاجرت‌ها این رنج‌ها به جوامع دیگر نیز منتقل می‌شود، پس وظیفه نیکان و خردمندان عالم آن است که برای آسایش همه جوامع بشری بکوشند. این بیان خواجه همان است که در بیان سعدی به گونه‌ای دیگر مطرح شده است:

بنی آدم اعضای یک پیکرند
 که در آفرینش ز یک گوهرند
 چو عضوی به درد آورد روزگار
 دگر عضوها را نماند قرار

(گلستان، باب اول در سیرت پادشاهان)

موضوع دیگری که در همین جا مطرح می‌شود، این است که جوامع بشری به لحاظ وجود خیرات عامه و یا شرور عامه چند قسمند. در تقسیمات جامعه یا «مُذُن»^۱ افعال ارادی افراد جامعه مبنای تقسیم است، به این معنی که جامعه‌هایی هستند که افعال ارادی آنان خوب است، چنین جامعه‌ها را «جامعه خوب» یا «جامعه فاضله» و جامعه‌هایی هستند که افعال ارادی آنان بد است، آنها را «جامعه جاهله» می‌نامند که تقسیمات مفصلی دارد و اینجا فرصت پرداختن به آنها نیست.

اجمالاً در باب «مدینه فاضله» یا جامعه خوب، نظر خواجه این است که جامعه‌ای است که همت افرادش برای کسب خیرات است. همه مردم آن جامعه تلاش می‌کنند که

۱. مدن، جمع مدینه به معنای شهر نیست؛ بلکه به معنای جامعه است.

خوبی‌ها را به دست آورند و جامعه‌شان را از بدی‌ها دور بدارند؛ پس، به ازاله شرور و افتتای خیرات اهتمام می‌ورزند.

خواجه برای جامعه فاضله نکاتی را متذکر می‌شود که در این نوشته به یکی دو مطلب از آنها اشاره می‌کنیم: این مردمی که عضو جامعه فاضله هستند، نظرشان در دو چیز مشترک و متفق است، یکی در آراء و دیگری در افعال؛ یعنی هم اندیشه همه خوب است و هم کارهای همه خوب است و این مشخصه جامعه فاضله است. منظور او از آراء خوب، دیدگاه همه اعضای جامعه فاضله در مبدأ و معاد است که همه به این دو باور دارند. به نظر خواجه افراد این جامعه همه بر یک وجه کارهای خوب را می‌شناسند و همه کوشش می‌کنند که از طریق تهذیب و تسدید عقلی، یعنی از طریق تهذیب نفس هم نفسشان را و هم عقلشان را استوار کنند تا بتوانند به این کمالات برسند.

ارکان مدینه فاضله

به نظر خواجه ارکان مدینه فاضله پنج صنفند:

«اول جماعتی که به تدبیر مدینه موسومند، ایشان اهل فضایلند و حکمای کامل باشند و ایشان را «فاضل» خوانند که به قوت عقل و آرای صائبه ممتاز باشند؛ دوم جماعتی که عوام و فروتران را به مراتب کمال اضافی می‌رسانند. عموم اهل مدینه را به آنچه معتقد طایفه اول بود، دعوت می‌کنند، ایشان را «ذوی الألسنه» خوانند و علوم کلام و فقه و خطابت و بلاغت و شعر و کتابت صنعت ایشان بود؛ سیم جماعتی که قوانین عدالت را در میان اهل مدینه نگاه می‌دارند و در اخذ و اعطاء تقدیر واجب رعایت می‌کنند و علوم حساب و استیفا و هندسه و طب و نجوم صنعت ایشان بود و ایشان را «مقدران» خوانند؛ چهارم جماعتی که به حفظ حریم و حمایت اهل مدینه موسوم باشند و ارباب مدن غیر فاضله را از ایشان منع کنند و در مقابله و محافظت شرایط شجاعت و حمیت مرعی دارند (یعنی سپاهیان)؛

پنجم جماعتی که اقوات و ارزاق این اصناف ترتیب دهند، چه از وجوه معاملات و صناعات و چه از وجوه خراج و غیر آن و ایشان را «مالیان» خوانند». (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۲۸۵)

در نحوه به کارگیری مدیران

خواجه درباره این که رئیس حکومت چگونه کار گزاران را باید به کار بگیرد، نکات مهمی را مطرح کرده است:

«یک نکته این است که یک شخص را به صناعات مختلف مشغول نگرداند؛ یعنی اگر چند کار را به یک نفر بسپری، دستش به هیچ کدام از آن کارها نخواهد رسید. در علت این دستور که چرا نباید چنین کرد، می فرماید از جهات سه چیز:

۱. طبایع را خواص بود و نه هر طبیعتی به هر عمل مشغول تواند بود: هر طبیعتی یک خصوصیتی دارد، اگر چند کار به او بسپری، همه را ضایع می کند؛ اما اگر یک کار که در تخصص اوست، به او بسپاری آن را خوب انجام می دهد؛

۲. صاحب آن صنعت به تدقیق نظر و ترقی همت حاصل آید به روزگاران. یعنی طول کشیده تا این شخص در این رشته متخصص و بزرگ شده است، وقتی مثلاً ده مسئولیت به او بسپاری، ذهنش پریشان می شود و هیچ کدام را درست انجام نمی دهد؛

۳. خواجه می فرماید بعضی صناعات را وقتی بود که با فوت آن وقت، فایده شود؛ یعنی هر کاری وقتی دارد، اگر از وقتش گذشت، از بین می رود و ممکن است دو کار در یک وقت باید انجام شود و اگر آن دو کار را به یک شخص بسپاریم، به قول خواجه: «به یکی از دیگری باز ماند» و ممکن است یک نفر سه کار بداند، باید که او را به کاری بگماریم که در آن متخصص تر است و آن کار مهم تر است و به این طریق کارها خوب پیش می رود و به فرموده خواجه: «خیرات در تزیید آید و شرور در تناقص». (همان، ص ۲۸۸)

ضرورت حفظ جامعه فاضله از خطرات احتمالی

بحثی که در کنار این موضوع لازم است به آن توجه کنیم، این است که فرض کنیم یک جامعه فاضله داریم. آیا می‌شود مطمئن بود که آن جامعه همیشه خوب بماند. به نظر خواجه طوسی در یک جامعه فاضله نمی‌شود مطمئن بود که آن جامعه همیشه خوب بماند و ممکن است اتفاقاتی بیفتد و جریان‌هایی از درون همان جامعه پدید آیند که آن را بر هم بزنند و فاسد کنند. نظام‌های خوبی در دنیا به وجود آمده‌اند و پس از مدتی عده‌ای از درون همان جامعه، آن را فاسد کرده‌اند. از درون یک جامعه خوب جریان‌هایی می‌رویند و آن را از درون می‌پوسانند. خواجه آن جریان‌ها را «نوابت» (همان، ص ۲۹۹) نامیده است که از ریشه «نبت» مشتق است و یعنی از درون خود جامعه فاضله می‌رویند و بالا می‌آیند نه این که از بیرون وارد شوند. به نظر او پنج گروه خطرناک ممکن است از این جامعه فاضله بیرون بیاید. توجه خواجه به این موضوع برای همه حکومت‌هایی که برای حاکمیت فضیلت تشکیل می‌شوند و برای تحقق آن می‌کوشند، بسیار مهم است. این گروه‌ها عبارتند از:

یکم، مُرائیان، یعنی ریا کاران. یعنی کسانی که خودشان را به ظواهر قواعد حکومت خوب یا جامعه فاضله و نشانه‌های تقوا و فضیلت مورد قبول آن جامعه آراسته می‌کنند؛ ولیکن در واقع چنان نیستند، فقط در پی آن هستند که از منافع جامعه بهره‌مند شوند. خواجه توضیح می‌دهد که افعال نیکان و فضیلتی جامعه فاضله از ایشان صادر شود؛ اما نه برای فضیلت و سعادت، بلکه برای رسیدن به اغراض دیگر جز سعادت. این افراد با ریاکاری خودشان را در جامعه نیک، نشان می‌دهند تا موقعیت‌هایی را کسب کنند و سود خویش را ببرند؛

دویم، مُحرفان، یعنی تحریف‌کنندگان. این گروه عقاید پاک و اخلاق نیکو را تحریف می‌کنند و به گونهٔ دیگری معنی می‌کنند تا مردم به تدریج، از آنها فهم دیگری پیدا کنند. وقتی تحریف صورت گرفت، به تدریج اصل و گوهر حقیقت گم می‌شود و دیگر شما نمی‌توانید به گوهر حقیقت دسترسی پیدا کنید. این گروه می‌خواهند زمینه خروج از مدینه فاضله و امکان رسیدن به اغراض پست خود را که مغایر با سنت جامعه

فاضله است، فراهم کنند تا به اهدافشان برسند. اینان می‌کوشند تا به هر طریقی که می‌شود، پایه‌های فکری جامعه فاضله را تباہ کنند تا امکان رسیدن به خواسته‌هایشان که البته مغایر با ساختار و اهداف جامعه فاضله و منطبق با یکی از جوامع جاهله است، فراهم کنند. خواجه تصریح می‌کند که چون قوانین جامعه فاضله مانع رسیدن آنان به خواسته‌های ایشان است، به نوعی از تفسیر، حقایق حاکم بر اعتقاد و عمل جامعه فاضله را با هوای نفس خود تطبیق می‌دهند تا به مطلوب خود برسند؛

سوم، باغیان، اینان کسانی هستند که بغی می‌کنند. توضیح آن که چون به مُلک و حاکمیت فضلا راضی نیستند، به فعلی از افعال رئیس که موافق طبع عوام نباشد، ایشان را از اطاعت او بیرون می‌آورند. شبیه کاری که در جنگ صفین در عصر خلافت امام علی (علیه السلام) افتاد. فرض کنید جامعه فاضله‌ای هست و حاکم خوبی هم دارد، این گروه باغی چون می‌خواهند چیز دیگری به دست بیاورند. شروع می‌کنند به کارهای آن حاکم خوب ایراد گرفتن و می‌کوشند ذهن و فکر مردم را نسبت به او پریشان کنند تا بتوانند ایشان را از دور خارج کنند و به هدف خودشان برسند؛

چهارم، مارقان، این اصطلاحی است که در نهج البلاغه هم هست. مارقان جماعتی هستند که قصد تحریف قوانین را ندارند؛ اما به سبب سوء فهم خود، چون بر اغراض فضلا واقف نباشند، رفتارها و تصمیم‌های درست حاکم فاضل را بر معانی دیگر حمل می‌کنند و از حق منحرف می‌شوند. عمل خوارج در تاریخ اسلام نمونه روشن عمل این گروه است؛

پنجم، مغالطان، خواجه توضیح می‌دهد که ایشان جماعتی هستند که تصورشان کامل نیست و به حقایق واقف نیستند؛ و لکن برای طلب کرامت به جهل خودشان معترف نیستند؛ یعنی نمی‌گویند ما نمی‌دانیم. چیزهایی سرهم می‌بافند و با آن بافته‌ها می‌کوشند ذهن مردم را خراب کنند؛ ولی در واقع نمی‌دانند، اما به دروغ سخن‌هایی که به حق ماند، می‌گویند.

حاشیه نویسنده: در صدر اسلام در جریان حکومت امام علی بن ابی طالب که بی‌شک مظهر و نمونه کامل مدینه فاضله بود، همه این پنج جریان حضور فعال یافتند تا سرانجام

علی (علیه السلام) و جانشین او حسن بن علی (علیه السلام) را به شهادت رساندند و فرصت حاکمیت را به حسین بن علی نیز ندادند و او را قبل از این که موفق به تشکیل حکومت شود، در عاشورای ۶۱ هجری به شهادت رساندند.

یکی از ارکان شکل‌گیری و بقای یک حکومت، هم‌فکری جمعی است و در واقع هر گونه استبداد رأی و تک‌روی، منجر به فروپاشی می‌شود. خواجه طوسی می‌گوید: «مبادی دولت‌ها از اتفاق رأی‌های جماعتی خیزد که در تعاون و تظاهر یکدیگر به جای اعضای یک شخص باشند، پس اگر آن اتفاق محمود بود دولت حق باشد و آلا دولت باطل. و سبب آن که مبادی دول اتفاق است، آن بُود که هر شخصی را قوتی محدود باشد و چون اشخاص بسیار جمع آیند، قوت‌های ایشان اضعاف قوت هر شخصی بود، لامحاله، پس چون اشخاص در تآلف و اتحاد باشند، مانند یک شخص شوند». (همان، ص ۳۰۳) وی در بیان دیگری می‌گوید: «چون جماعتی غالب شوند، اگر سیرت ایشان را نظامی بود و اعتبار عدالتی کنند، دولت ایشان مدتی بماند و آلا به زودی متلاشی شود، چه اختلاف دواعی و أهوا، با عدم آن چه مقتضی اتحاد بود، مستدعی انحلال باشد». (همان)

اکثر دولت‌ها مادام که اصحاب آن با عزیمت‌های ثابت بوده‌اند و شرایط اتفاق رعایت می‌کرده‌اند، در تزیاید بوده است و سبب وقوف و انحطاط آن، رغبت قوم در مقتنیات مانند اموال و کرامات بوده، چه قوت و صولت اقتضای استکثار این دو جنس کند و چون ملابس آن شوند، ضعفای عقول بدان رغبت نمایند و از مخالفت، سیرت ایشان به دیگران سرایت کند تا سیرت اول بگذارند و به ترفه و نعمت‌جویی و خوش‌عیشی مشغول شوند و اوزار حرب و دفع بنهند و ملکاتی که در مقاومت اکتساب کرده باشند، فراموش کنند و همّت‌ها به راحت و آسایش و غطلت میل کنند. پس اگر در اثنای این حال خصمی قاهر قصد ایشان کند، استیصال جماعت بر او آسان بود، والا خود کثرت اموال و کرامات ایشان را بر تکبر و تجبر وادارد تا تنازع و تخالف ظاهر کنند و یکدیگر را قهر کنند؛ و هم‌چنان که در مبدأ دولت هر که به مقاومت و مناقشت ایشان برخیزد، مغلوب گردد، در انحطاط به مقاومت و منازعت هر که برخیزد مغلوب گردند. (همان، ص ۳۰۴-۳۰۳) خلاصه سخن

خواجه طوسی این است که عده‌ای هم فکر که در حکم یک نفرند، حکومتی را تشکیل می‌دهند. هر کسی کاری به عهده می‌گیرند؛ اما چنان هماهنگ هستند که گویی یک شخصند و با رعایت موازین عدالت به زودی صاحب قدرت و ثروت می‌شوند، تا در اعمال این روش ثابت قدم باشند، حکومتشان رو به پیش و ثروت و قدرتشان فزونی می‌یابد؛ اما چون هر کدام به جمع کردن ثروت و قدرت و بهره‌مندی از آنها برای خود مشغول شود و به خوشگذرانی و بهره‌مندی از ثروت و مقام سرگرم شوند و صفات و رفتار ایام مقاومت را فراموش کنند و به آسایش و خوشگذرانی سرگرم گردند، هر دشمنی که به آنان حمله کند به زودی آنان را از پای می‌آورد و اگر هیچ دشمنی بر آنها نتازد، خودشان برای تصاحب ثروت و مکتب بیشتر به جان هم می‌افتند و در نتیجه حکومت و قدرتشان چنان ضعیف می‌شود که قدرت مقابله با هیچ دشمنی را نخواهند داشت و مغلوب می‌شوند. شاید داستان غم انگیز سقوط مسلمان در اندلس (اسپانیای امروز) نمونه بسیار روشنی باشد بر استدلال بسیار محکم و روشن خواجه طوسی.

خواجه طوسی (رحمة الله علیه) در باب حکومت‌های ناشایست یا به اصطلاح خودش «مدینه جاهله»، «مدینه ضالّه» و «مدینه فاسقه» بحث‌های مفصلی کرده است و به لحاظ محدودیت این نوشته به بخشی از یکی از اقسام حکومت‌های جاهله با عنوان «مدینه احرار» یا «مدینه جماعت»، (همان، ص ۲۹۸ - ۲۹۶) به اختصار می‌پردازیم:

خواجه می‌فرماید یکی از خصوصیت‌های این نوع حکومت این است که در آنجا «حریت» و آزادی وجود دارد که هر شخصی در آن مُخَلّی باشد که هر چه خواهد کند. یعنی جامعه‌ای است که در کل فاسد است؛ اما درون این جامعه فاسد، آزادی خیلی مهم است. مردم در آنجا آزادند که هر کاری دلشان بخواهد، بکنند. خواجه در مورد این جامعه که آزادی در آن وجود دارد، توضیحات بسیار سودمندی داده است. عین عبارت خواجه چنین است: «در حریت هر شخصی در آن مطلق و مُخَلّی باشد با نفس خود، تا آن‌چه خواهد کند. اهل این مدینه متساوی باشند و یکی را بر دیگری مزید فضلی تصور نکنند. در

این مدینه بسیار همم مختلف است. اهل این مدینه طوایف (گروه گروه) شوند. (در روزگار ما حزب‌ها) بعضی متشابه و بعضی متباین، بعضی شریف و بعضی خسیس. هر طایفه‌ای را رئیسی بود و جمهور به رؤسا غالب باشند (مردمند که رؤسا را انتخاب می‌کنند) چه رؤسا را آن باید که ایشان خواهند (در اغلب جمهوری‌های جدید چنین است) محبوب‌ترین کس شخصی باشد که در حریت جماعت بکوشد و از اعداء نگه دارد و بر شهوات خویش به قدر ضرورت اکتفا کند. جالب است که خواجه (علیه الرحمه) می‌گوید حاکم چنین جامعه‌ای اولاً مردم را از دشمن حفظ می‌کند، ثانیاً بر شهوات به قدر ضرورت اکتفا می‌کند. به نظر خواجه جملگی اغراض جاهلیت در این مدینه بر تمام‌ترین وجهی حاصل توان کرد. هر کس مقام آنجا دوست آرد، چه هر کس به هوی و غرض خود خواهد رسید و از این جهت امم و طوایف روی بدین مدینه نهند، همه بیایند. در این مدینه میان غریب و مقیم فرقی نبود. چون روزگار برآید یعنی اگر این حکومت مدتی ادامه پیدا کند، افاضل و حکما و شعرا و خطبا و هر صنفی از اصناف کاملان بسیار^۱ (یعنی هر که هر چه می‌خواهد، می‌تواند به دست بیاورد؛ آن که علم می‌خواهد، در علم به مقام بالا می‌رسد، هم چنین آن که ثروت یا فساد می‌خواهد) که اگر ایشان را التقاط کنند، اجزای مدینه فاضله توانند بود؛ یعنی نیکان و خوبان آن قدر زیادند که اگر آنان را جمع کنیم، «التقاط» یعنی بچینندشان یک جا، یک جا جمع‌شان بکنند، خودشان به یک کشور فضلا یا جامعه فضلا تبدیل می‌شوند و هم چنین اهل شر و نقصان (یعنی آنها هم اگر جمع شوند، بدترین کشورها را از دزدها و قاچاقچیان و آدم‌کشان تشکیل خواهند داد).

۱. در تاریخ اسلام نمونه این جامعه نامطلوب، ولی حضور قابل قبول آزادی را باید در بغداد دوره خلافت هارون و مأمون دید که در آنجا همه گونه آدم‌ها به جز مخالفان سیاسی مثل اهل بیت علیهم السلام رشد می‌کردند. علما، دانشمندان، ادبا، شعرا و...؛ حتی شیادان از آزادی برخوردار بودند و همین سبب رشد علم شد. نمونه دیگر آن را در روزگار ما تا حدودی کشور آمریکا را می‌شود، مثال زد.

منابع

- طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۷۳)، اخلاق ناصری، تصحیح و تنقیح: مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۶۸)، گلستان سعدی، تصحیح و توضیح: غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات خوارزمی.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی